

بیتا

ماه خاموش



ماه خاموش

سارا کروسان
مترجم: بیتا ابراهیمی



سرشناسه: کروسان، سارا
Crossan, Sarah
عنوان و نام پدیدآور: ماه خاموش / نویسنده سارا کروسان؛
مترجم بیتا ابراهیمی.
مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری: ۴۰۰ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۰۹۸-۷
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: Moonrise.
موضوع: داستان‌های انگلیسی -- قرن ۲۱م.
موضوع: English fiction -- 21th century
شناسه افزوده: ابراهیمی، بیتا، ۱۳۵۵ - مترجم
رده بندی کنگره: PZ۴
رده بندی دیویی: ۸۲۳/۹۲
شماره کتابشناسی ملی: ۶۱۰۴۷۷۱

ماه خاموش

نویسنده: سارا کروسان
مترجم: بیتا ابراهیمی
ویراستار: خاطره کرد کریمی
مدیر هنری: فرشاد رستمی
طراح گرافیک: نسیم نوریان
تصویر روی جلد: مهدی فاطمی نسب
چاپ اول: ۱۴۰۰
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
قیمت: ۸۵۰۰۰ تومان
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۰۹۸-۷

MOONRISE
Text Copyright © by Sarah Crossan 2017
Persian Translation © Houpa Publication, 2021

نشر هوپا در چهارچوب قانون بین‌المللی حق انحصاری
نشر اثر (Copyright) امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این
کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از نویسنده‌ی
آن (Sarah Crossan) خریداری کرده است.
انتشار و ترجمه‌ی این اثر به زبان فارسی از سوی
ناشران و مترجمان دیگر مخالف عرف بین‌المللی و
اخلاق حرفه‌ای نشر است.



آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی.
صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵ | تلفن: ۸۸۹۹۸۶۴۰ | info@hoopa.ir | www.hoopa.ir
• همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.
• استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن مجاز است.

به جیمی فاکس

سارا کروسان

اولین تماس

تلفن سبزرنگ
بر دیوار راهرو
به ندرت زنگ می خورد.
هر که با مادر کار داشت به تلفن همراه خودش زنگ می زد.
مثل آنجلا!

به صدای زنگ گوش دادم، چند لحظه
پیش از برداشتن گوشی.
«الو؟»

«جو؟» اد^۲ بود.
هفته‌ها بود که تماسی نداشتیم.
کم کم نگران شده بودم،
نگران اینکه به خانه باز نخواهد گشت.
پرسید: «آنجلا آنجاست؟»
نفس نفس می زد
انگار کسی در تعقیبش باشد.
در پس زمینه
صداهایی خشن،
دری که محکم بسته شد.

گفتم: «آنجلا رفته تمرین فوتبال.»

«و مامان؟»

دروغ‌های زیادی به تو خواهند گفت.
می‌خواهم که واقعیت را بدانی.»

«نمی‌دانم.»

هی، اِد، یک دستکش بیسبال در پارک پیدا کردم.
زود برمی‌گردی که بازی کنیم؟»

در باز شد و مادر وارد شد، با شتاب
با ساک خوارو بار در دست
که خواهرم به شام تبدیلشان کند.

آه عمیقی کشید. «نمی‌دانم.»

داد کشیدم: «پلیس اد را گرفته!»

«آه.» رنگ پوسته‌شده‌ی دیوار را کردم.

گوشی را به سوییچ گرفتم.
گوشی را قاپید،
ساک را انداخت.

برادر بزرگم دوباره آه کشید.

«من دستگیر شده‌ام جو.»

فکر می‌کنند کار خیلی بدی کرده‌ام.»

یک نارنگی قل خورد روی فرش.
برش داشتم، پوستش سرد بود و سفت.

گوشی را محکم فشار می‌دهم
به گوشم.

«فکر می‌کنند چه کار کرده‌ای؟»

«اد؟ چه خبر شده؟...»

ولی چطور می‌شود چنین اشتباهی کرده باشند؟...

سرم داد نکش، من فقط...

نه، نمی‌دانم، اما...

من پول ندارم که...

اد، آرام باش...

به کارن ' زنگ می‌زنم. گفتم به کارن زنگ می‌زنم...

سرم داد نکش...

«فکر می‌کنند به کسی صدمه زده‌ام.»

اما من این کار را نکرده‌ام. می‌شنوی؟»

«آره.»

«راست می‌گوییم. می‌فهمی؟»

چون مردم بعد از این

صاحبِ خانه خرابه

خاله کارن گفت که نیام اینجا.
گفت اد لیاقت همراهی ندارد
با آن رنجی که به خانواده داده بود.

حتی بعد از ده سالِ طولانی
اد را مقصر همه چیز می دانند.
انگشت اتهام را به سمت اد می گیرد و می گوید
«ببین با ما چه کرد.»

و شاید راست بگوید.
همه چیز خراب شد،
از وقتی که اد از زندگی مان حذف شد؛
دیگر هیچ چیز سر جایش نماند.
پس شاید کارم احمقانه است.

به همین زودی دلم برای خانه تنگ شده، برای جزیره‌ی استن،
برای هر چیزی که شبیه واکلینگ، تگزاس، نباشد
با این گرمای سوزانش.

موضوع این نیست که می خواستم اینجا باشم،
این آپارتمانِ خرابه را ببینم.
اما دیگر هم نمی توانم در

اد، محض رضای خدا...

من واقعاً توانش را ندارم که... اد؟ اد؟»

گوشی را دور کرد
از گوشش، و چهره در هم کشید
انگار که گوشی گازش گرفته باشد.
گفت: «پلیس او را به قتل متهم کرده.»

هفت سالم بود.
معنی این حرف‌ها را نمی فهمیدم.
یعنی به کسی بدهکار بود؟
ما حتی برای قبض برق هم پول نداشتیم.
کتانی‌ام برایم کوچک شده بود،
نوک انگشتانم را درد می آورد.
پرسیدم: «می توانم به اد زنگ بزنم؟»
نارنگی هنوز در دستم بود.
می خواستم پرتش کنم توی صورت مامان.

گفت: «نه، و بدان که به این زودی با او حرف نخواهی زد.»

باورش نکردم.
فکر می کردم اد زنگ خواهد زد.
فکر می کردم به خانه بر خواهد گشت.

اما هیچ وقت برنگشت.

مهمان سرای موتورسواران و اکلینگ بمانم،
نه برای تمام مدتی که در تگزاس هستم.

صاحبخانه خس خس کرد: «ششصد تا برای یک ماه»
و با سرفه خلطی بیرون داد
و در دستمالی تف کرد.

ظرف‌های توی ظرف شویی نشان می‌دهد،
که ماه‌هاست آپارتمان خالی بوده
و او شانس آورده که می‌تواند از این خرابه پولی به جیب بزند؛
سوسک در قفسه‌ها،
موش در آشپزخانه.

می‌گویم: «تا اواسط آگوست می‌مانم.
و چهارصد تا می‌پردازم.»

خرخر می‌کند که: «پانصد تا، نقد.»
و از شکل راه‌افتادنش

برای بیرون رفتن از آپارتمان
می‌فهمم که بیش از این کوتاه نمی‌آید.
خب، کلید خانه دست اوست،
پس می‌تواند فشار بیاورد.
«اگر خبردار شوم مواد می‌فروشی،
آدم‌هایم را می‌فرستم سراغت.
آدم‌هایی که از دیدنشان خوشحال نمی‌شوی.»

اما مردان او نگرانم نمی‌کنند.

نگرانی‌هایی بزرگ‌تر دارم
از اینکه با چوب بیسبال کتکم بزنند
قلدرهای مزدورش.

اد را دارم که نگرانش باشم.
اد.

پس اینجا هستم.
گیرافتاده.

و قرار است بدترین دوره‌ی زندگی‌ام باشد.
بدترین دوره‌ی زندگی هرکسی.

هرکسی که زنده می‌ماند.



نشر هوپا همگام با ناشران بین‌المللی، از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می‌کند، زیرا:
این کاغذها نور را کمتر منعکس می‌کنند و در نتیجه، چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود.
این کاغذها سبک‌تر از کاغذهای دیگرند و جابه‌جایی کتاب‌های تهیه‌شده با آن، آسان‌تر است.
و مهم‌تر از همه اینکه برای تولید این کاغذها درخت کمتری قطع می‌شود.

..... به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر

کتاب‌فروشی‌های هوپا
www.hoopabooks.ir



اینستاگرام هوپا
[hoopa_publication](https://www.instagram.com/hoopa_publication)



سایت هوپا
www.hoopa.ir



کانال تلگرام هوپا
<https://t.me/hoopabooks>



هوپا مارکت، فروشگاه اینترنتی هوپا
www.hoopamarket.com

